

تحلیل کاربردی عناصر متشکله بزه معامله به قصد فرار از دین در قانون و رویه قضایی ایران

محسن قجاوند* امید شیرزاد**

(تاریخ دریافت: ۹۸/۴/۱۱ تاریخ پذیرش: ۹۸/۶/۱۱)

چکیده

بررسی تحولات قانونی و قضایی پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین در حقوق ایران نشان از فراز و فرودهایی دارد که می‌توان آنها را از زیاده‌روی بی‌سبب تا سهل‌گیری بی‌جهت در نوسان دانست. واقعیت مسلم عبارت از تأثیرپذیری گاه و بی‌گاه حقوق قانونی بستانکار از این نوسانات است که چندان به سود وی تمام نشده است. معامله به قصد فرار از دین به عنوان رفتاری شایع در جامعه گاه با رویکردی مبتنی بر زیاده‌روی با عنوان و پیامدهای کلاهبرداری توصیف شده و گاه با رویکردی معتدل به آن نگرسته شده است. با وجود این، آنچه جای نگرانی دارد رویکرد کنونی قانون و رویه قضایی در خصوص این بزه رایج است، به گونه‌ای که سهل‌گیری و بی‌توجهی بدون توجیه در قبال آن، موقعیت و حقوق مشروع بستانکار را به قهقرا سوق داده است. وجود شرایطی همچون لزوم محکومیت قطعی بدهکار در محاکم قضایی به منظور تحقق بزه مورد اشاره، به عنوان اقدامی سطحی‌نگرانه، دارای زیان‌های متعدد شخصی و اجتماعی ملموسی است که رفع آنها از طریق تعدیل شرط لزوم محکومیت قطعی بدهکار و نیز شمول بزه بر اسناد لازم‌الاجراء و عدول از رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰ ممکن می‌نماید.

واژگان کلیدی: معامله به قصد فرار از دین، رویکردهای قانونی، رویه قضایی، حقوق بستانکار، محکومیت‌های مالی.

* دانشجوی دکتری حقوق خصوصی دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران (نویسنده مسئول):

ghojavandonlaw@gmail.com

** استادیار رشته حقوق عمومی دانشگاه یزد، یزد.

مقدمه

وفای به عهد به عنوان یکی از اسباب متعدّد سقوط تعهدات و دیون اشخاص بدهکار نه تنها در شکل یک الزام حقوقی بلکه به عنوان یکی از واجبات اخلاقی همواره مورد تأکید شریعت و به تبع آن نظام‌های حقوقی است. با وجود این، پر واضح است که همه اشخاص اهتمام یکسانی به انجام آن از خود نشان نمی‌دهند. از اینرو، در اقدامی تقلب آمیز در مقام تضييع حقّ بستانکار خود برآمده و دستیابی بستانکار به حقّ خود را دشوار و در مواردی ناممکنی سازند. بدیهی است قانونگذار در اقدامی بایسته و مورد انتظار به مقابله با تدبیر متقلبانّه بدهکار برخاسته و مانع از کامیابی وی در وصول به هدفی نادرستشود. ناگفته پیداست تدابیر مورد انتظار می‌توانند دست کم در دو جبهه قانونی اتخاذ گردیده و اقدامات لازم معمول شوند: نخست رویکرد حقوقی مبنی بر بی‌اعتباری اقدامات انجام شده است تا از این رهگذر بدهکار عهدشکن نتواند با استناد به اقدامات انجام شده از منافع آنها بهره‌مند شود. بررسی مقررات موجود در حقوق ایران نشان می‌دهد نه تنها اقدام قانونگذار هیچ کمکی به صیانت از حقوق بستانکار در برابر بدهکار متقلّب نکرده بلکه بی‌تدبیری محض موجب بروز ابهاماتی قابل توجه شده است، چنانکه حقوق مورد اشاره را بیش از پیش دست‌نیافتنی تر کرده است (شهیدی، ۱۳۹۰: ۳۴۶). از سوی دیگر، تصویب قوانین پراکنده نیز بر میزان ابهام موجود افزوده و نظام حقوقی ایران را به وادی سردرگمی وارد ساخته است، به‌گونه‌ای که دیدگاه اندیشمندان حقوقی نیز علیرغم نقش مؤثر خود نتوانسته است به نحوی مطلوب موجب خروج از سردرگمی مذکور شود (کاتوزیان، ۱۳۸۴: ۱۴۷). با وجود این، پرداختن

۱. ماده ۲۶۴ قانون مدنی وفای به عهد را به عنوان نخستین مورد از اسباب سقوط تعهدات اعلام داشته و قید تقدّم آن بر سایر اسباب می‌تواند تأکیدی بر اهمیّت بیشتر آن نسبت به موارد دیگر باشد.

۲. ماده ۲۱۸ قانون مدنی در این باره مقرر می‌دارد: «هرگاه معلوم شود که معامله با قصد فرار از دین به طور صوری انجام شده آن معامله باطل است».

به این جنبه از اقدامات قانونگذار از شمول نوشتار حاضر خارج بوده و در جای خود مورد پژوهش‌های نقادانه بسیاری قرار گرفته است.^۱

رویکرد دوم عبارت از اتخاذ تدابیر کیفری به منظور پیشگیری از وقوع معامله به قصد فرار از دین^۲ و تنبیه بدهکار متقلب است. توجه به تحولات قانونی موجود در این باره نشان می‌دهد رویکرد کیفری پیرامون معامله به قصد فرار از دین همچون رویکرد حقوقی به دور از نوسان نبوده و قانون و رویه قضایی همواره در حال آزمون و خطا بوده‌اند. شگفت آنکه قانونگذار ایران نه تنها از این فرایند آزمون و خطا درس‌های بایسته را نگرفته بلکه با سرعت و وضوح بیشتری به مسیر نوسان تداوم بخشیده است. جای تردید نیست که پیمایش این مسیر سرشار از نوسان نه تنها کمکی به تثبیت ارزش‌های اخلاقی و قانونی حمایت از حقوق بستانکار نمی‌کند، بلکه تضمینات از پیش موجود قانونی را نیز در معرض تهدید و زوال قرار می‌دهد.

در این نوشتار ضمن بررسی تحولات قانونی بزه معامله به قصد فرار از دین، موقعیت کنونی بزه مورد نظر در قانون و رویه قضایی ایران ارزیابی شده و با نقد آنها پیشنهادها لازم جهت اصلاح وضعیت کنونی ارائه شده‌اند. گفتنی است انگیزه نگارنده از نوشتار حاضر صدور رأی وحدت رویه دیوان عالی کشور در خصوص بزه معامله به قصد فرار از دین است^۳ که در کمال شگفتی قلمرو این بزه را بسیار محدود ساخته و با رویکردی انفعالی موجبات تضییع حقوق بستانکار و آزادی عمل بدهکار متقلب را بیش از پیش فراهم کرده است.^۴ از اینرو، در این نوشتار

۱. برای نمونه بنگرید به: صفایی، سید حسین. (۱۳۹۷). *دوره مقدماتی حقوق مدنی، قواعد عمومی قراردادها*، جلد دوم، چاپ بیست‌ونهم، تهران، نشر میزان.

2. Evasion of debt.

۳. رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ هیئت عمومی دیوان عالی کشور مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰.

۴. در خصوص پیشینه موضوع نوشتار باید گفت پس از تصویب قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در ۱۳۹۴/۰۳/۲۳ در مجمع تشخیص مصلحت نظام، پژوهش‌های ارزنده‌ای پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین صورت گرفته است. با وجود این، بیشتر پژوهش‌های مورد نظر در قالب شرح قانون مذکور بوده و پژوهشی مستقل در خصوص موضوع و نقد آن صورت نگرفته است. برای نمونه بنگرید به: محسنی، حسن. (۱۳۹۴). *اجرای مؤثر رأی و آیین اجرای محکومیت‌های*

پس از مرور تحولات قانونی بزه معامله به قصد فرار از دین، ویژگی‌ها و شرایط تحقق این بزه در نظم حقوقی کنونی ایران ارزیابی و پیشنهادهای بایسته ارائه می‌شوند.

۱. تحولات قانونی بزه معامله به قصد فرار از دین

بررسی قوانین و مقررات موجود در حقوق ایران به عنوان منبع اصلی الهام‌بخش رویه قضایی نشان از تغییر مداوم رویکرد قانونگذار در خصوص بزه معامله به قصد فرار از دین دارد، به گونه‌ای که می‌توان به روشنی نوسانات موجود را مشاهده کرد. بدیهی است در یک نظام حقوقی استاندارد، دگرگونی رویکرد قانونگذار در مواجهه با بزه‌های رایج را باید ناشی از تغییر بنیان‌های اخلاقی در جامعه و طرز تلقی آنها دانست، به گونه‌ای که قانون و رویه قضایی را با این تغییر نگرش‌های اجتماعی همگام سازد. با وجود این، تجربیات موجود در حقوق ایران پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین نشان می‌دهند که قانون و رویه قضایی همواره بر مدار این الزام منطقی نبوده و دچار سردرگمی و گاه واپس‌گرایی در مسیر تحقق فلسفه و اهداف قانون از جرم‌انگاری این بزه شده‌اند. تحولات مربوط را می‌توان در سه مرحله دسته‌بندی و بررسی کرد، مسیری که با افراط و عدم اعتدال آغاز شده و پس از گرایش به تعادل با پیمودن مسیری وارونه به تساهل بی‌مورد منجر شده است.

۱-۱. رویکرد مبتنی بر افراط و عدم اعتدال

نخستین قانونگذاری در خصوص بزه معامله به قصد فرار از دین با رویکرد اقتدارگرایی همراه شد که با پیوندهای حقوقی سنتی ایران قرابت چندانی نداشت. توضیح آنکه دهه‌ها پیش از تصویب قانون در خصوص جنبه کیفری معامله به قصد فرار از دین، قانونگذار ایران با اتخاذ رویکردی اعتدالی در خصوص ضمانت اجرای حقوقی، به استقبال معاملات مذکور رفته بود. ماده ۲۱۸ قانون مدنی مصوب ۱۳۰۷/۰۲/۱۸ در این باره مقرر می‌داشت: «هرگاه معلوم شود که

مالی، چاپ اول، تهران، شرکت سهامی انتشار؛ گرامی، حسین و محمد فروغی. (۱۳۹۴). شرح ماده به ماده قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، چاپ اول، تهران، انتشارات جنگل.

معامله به قصد فرار از دین واقع شده آن معامله نافذ نیست». این مقرر در اقدامی موافق اصول حاکم بر حقوق ایران در مقام بی اثر کردن این معاملات بوده است که با انگیزه تضييع حقوق بستانکار انجام گرفته و با هدف بی اثر کردن این انگیزه زشت با غیرنافذ نامیدن آن سرنوشت قانونی آن را در اختیار بستانکار قرار داده تا در صورت تنفیذ وی، معامله نافذ و در غیر اینصورت باطل و بی اثر شود (شهیدی، ۱۳۹۰: ۳۴۶). قانونگذار علی‌رغم اتخاذ رویکرد اعتدالی پیرامون معاملات به قصد فرار از دین، در خصوص سیاست کیفری مقابله با چنین معاملاتی از مسیر اعتدال خارج شده و با زیاده‌روی در تعیین ضمانت اجرای کیفری، قبح رفتار را بیش از آنچه عرف و هنجارهای اجتماعی حکم می‌کنند جلوه داد. از اینرو، ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۵۱/۰۴/۱۱ مقرر می‌داشت:

«در مورد دیون و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجراء^۱ و کلیه محکومیت‌های مالی حقوقی و جزایی هر کس به قصد فرار از تأدیة دین یا محکوم به مال خود را به ضرر دین به وراثت صغیر خود انتقال دهد، به نحوی که بقیه اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد، در صورت وجود مال در ملکیت انتقال‌گیرنده از عین مال و در غیر این صورت معادل قیمت آن از اموال انتقال‌گیرنده بابت دین استیفاء خواهد شد و اگر مالی از آنان به دست نیاید، مقررات قانونی راجع به اجرای احکام و اسناد درباره محکوم علیه مدیون اجراء می‌گردد و همین حکم جاری است در مورد انتقال به اشخاص دیگری که خود یا اولیاء قانونی آنان عالم به قصد مدیون یا محکوم علیه باشند. در تمام موارد فوق هر گاه دادگاه با توجه به قرائن و دلایل و اوضاع و احوال تشخیص دهد که انتقال به قصد فرار از تأدیة دین یا محکوم به صورت گرفته، حکم به استیفاء دین یا محکوم به از عین مال یا معادل بهای آن از اموال انتقال‌گیرنده حسب مورد خواهد داد و عمل انتقال‌دهنده در حکم کلاهبرداری محسوب خواهد شد».

۱- آیین‌نامه اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء و طرز رسیدگی به شکایت از عملیات اجرایی مصوب ۱۳۸۷/۰۶/۱۱، در تعریف سند لازم‌الاجراء مقرر می‌دارد: «سند رسمی یا عادی که بدون صدور حکم از دادگاه قابل صدور اجرائیه برای اجرای مدلول سند باشد مانند سند رسمی طلب و چک».

از توجّه به این مقررّه می‌توان این گونه استنباط کرد که موضوع جرم معامله به قصد فرار از دین می‌تواند دین ناشی از اسناد لازم‌الاجراء اعم از رسمی و عادی و یا موضوع حکم دادگاه کیفری یا حقوقی باشد. بنابراین، لزومی به اخذ حکم از مراجع قضایی جهت اثبات دین نبوده و وجود سند لازم‌الاجراء جهت اثبات وجود دین کفایت می‌کرد. از سوی دیگر، قانونگذار در خصوص انتقال گیرنده تنها به بیان ضمانت اجرای حقوقی بسنده کرده و عواقب کیفری ناشی از معامله را متوجّه انتقال‌دهنده دانسته است. از اینرو، در هر حالتی اعم از علم و اطلاع انتقال گیرنده به انگیزه انتقال‌دهنده یا بی‌اطلاعی وی، مسئولیت کیفری در خصوص انتقال گیرنده منتفی به نظر می‌رسید؛ این موضع با توجّه به سختگیری قانونگذار نسبت به انتقال‌دهنده و کلاهبردار نامیدن او بیانگر عدم توازن در سیاست کیفری بود، به گونه‌ای که یک طرف معامله را با کیفری شدید مواجه ساخته و طرف دیگر را حتّی در صورت وجود علم و اطلاع از انگیزه ناصواب انتقال‌دهنده از کیفر در امان نگاه می‌داشت.

موضوع مهمّ دیگر در این مقررّه، نحوه احراز انگیزه فرار از دین انتقال‌دهنده اموال از سوی دادگاه است. قانونگذار در این باره امر را به دست مقام قضایی سپرده و چنین مقرر داشته است: «...در تمام موارد فوق، هرگاه دادگاه با توجّه به قرائن و دلایل و اوضاع و احوال تشخیص دهد که انتقال به قصد فرار از تأدیّه دین یا محکوم به صورت گرفته، حکم به استیفاء دین یا محکوم به از عین مال یا معادل بهای آن از اموال انتقال‌گیرنده حسب مورد خواهد داد و عمل انتقال‌دهنده در حکم کلاهبرداری محسوب خواهد شد». تدقیق در این قسمت از ماده نشان می‌دهد که جهت احراز انگیزه فرار از دین باید میان دو حالت تفکیک کرد. نخست حالتی است که مستند دین حکم دادگاه اعم از حقوقی یا کیفری باشد. بدیهی است در چنین حالتی تا هنگامی که حکم محکومیت قطعی مبنی بر الزام به پرداخت دین صادر نشده باشد، انجام هر گونه معامله‌ای نمی‌تواند مشمول عنوان مجرمانه باشد. بنابراین، لازم بوده است حکم دادگاه در این باره به نحو قطعی صادر شده باشد، چنانکه انجام معامله پس از آن تاریخ موضوع را وارد قلمرو جزایی می‌کرد. حالت دوم این بود که دین انتقال‌دهنده مستند به اسناد لازم‌الاجراء باشد که حسب تعریف و ماهیت

قانونی آنها مدلول آنها بدون صدور حکم از دادگاه نیز لازم‌الرعایه است. به حکم منطقی با توجه به عدم ضرورت صدور حکم قضایی در خصوص اثبات دین و لحاظ این امر که قانونگذار احراز انگیزه فرار از دین را با توجه به قرائن و امارات موجود به مقام قضایی واگذار کرده است، رویه قضایی و دکترین حقوقی معیار زمانی معاملات را در خصوص این دیون، انجام معامله از تاریخ تقدیم دادخواست توسط بستانکار و پس از آن می‌دانستند، امری که از جهت اثباتی با مشکلات کمتری همراه بود (طاهری، بی تا: ۱۴).

مقررۀ قانونی مورد بحث علی‌رغم اینکه نخستین اقدام در عرصه قانونگذاری پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین محسوب می‌شود و بدین جهت وجود نواقص در آن امری بدیهی به شمار می‌رود، نتوانست به آنچه مقصود از تصویب آن بوده دست یابد، واقعیتی که در تحولات قانونگذاری پسین نیز تکرار شد و موضوع مهم و کاربردی چنین معاملاتی را مهمل گذاشت و ابهامات و کاستی‌های موجود را نه تنها مرتفع نکرد بلکه بر مشکلات افزود. به اختصار کاستی‌های قانونگذاری این دوره را می‌توان بدین شرح برشمرد:

نخست تفکیک بی‌مورد میان فرضیات محتمل در کیفیت ارتکاب بزه است. توضیح آنکه قانونگذار در متن قانون به صراحت از فروضی یاد می‌کند که انتقال‌دهنده اموال خود را به وراثت صغیر خود منتقل کرده یا در مقام انتقال آنها به سایر اشخاص برآید. با توجه به اینکه در ادامه ضمانت اجرای یکسانی در خصوص هر دو فرض از سوی قانونگذار مقرر شده است، اقدام مزبور تفکیکی بدون اثر و غیرضروری بوده است، ایرادی که به حق در تحولات قانونگذاری پسین به درستی مرتفع شد.

دوم عدم پیش‌بینی مجازات برای شخص انتقال‌گیرنده عالم و مطلع به انگیزه نادرست انتقال‌دهنده است، به گونه‌ای که قانونگذار در رابطه با وی تنها به تعیین ضمانت اجرای حقوقی آنهم به صورتی نامأنوس اقدام کرده‌است. واضح است اتخاذ چنین رویکردی موجب می‌شد که انتقال‌گیرنده به عنوان شریک در ارتکاب بزه با خیالی آسوده به اقدامات مخرب و دور از اخلاق خود پرداخته و بیمی در این باره نداشته باشد، حال آنکه بزه مورد بحث از جرایمی است که با

مشارکت بیش از یک نفر محقق شده و از جهت اصول کیفرشناختی تنها با اتخاذ سیاست کیفری متعادل و همه‌سونگر مبنی بر برخورد کیفری منصفانه می‌توان به تحقق اهداف جرم‌انگاری امیدوار بود (صفاری، ۱۳۹۰: ۳۴).

سوّم ایراد مربوط به ابهام در مصادیق بزه است. توضیح آنکه در متن قانون تنها به بیان کلی ممنوعیت انتقال مال به قصد فرار از دیون اشاره شده و از مصادیق و برخی رفتارهای متداول که در سطح جامعه با انگیزه فرار از پرداخت دین ارتکاب می‌یابند غفلت شده است. از مصادیق این امر می‌توان به ادای دین بستانکار دیگر توسط مدیون و رهاسازی سایرین و ایجاد دین صوری و اجازه توقیف اموال از طریق ظاهرسازی اشاره کرد که راهکاری یکسان و قابل اطمینان در خصوص هریک از آنان نمی‌توان بیان کرد. ممکن است در پاسخ گفته شود تعیین مصادیق در حقوق کیفری بر عهده عرف بوده و در شأن قانونگذار نیست که وارد مصادیق جزئی شود و بدین جهت اقدام به تعیین مصداق امری غیرضروری به شمار می‌رود (اردبیلی، ۱۳۹۴: ج ۱، ۴۰). در پاسخ بدین دیدگاه در جای مقتضی اثبات می‌کنیم که عرف در بسیاری موارد به جهت تخصصی بودن موضوعات نظر مشخص و یکسانی نداشته و نه تنها راهگشا نبوده بلکه می‌تواند بر میزان ابهام بیفزاید.

چهارم آنکه قانونگذار در اقدامی قابل تأمل، با رویکردی مبتنی بر خروج از اعتدال، مرتکب انتقال دارایی به قصد فرار از دین (تنها انتقال‌دهنده) را در حکم کلاهبردار معرفی کرده و کیفر این بزه را در خصوص وی جاری دانسته است.^۱ واقعیت این است که رویکرد قانونگذار متأثر از

۱. مجازات کلاهبرداری در زمان تصویب این قانون بر اساس ماده ۲۳۸ قانون مجازات عمومی ۱۳۰۴ که در سال ۱۳۵۵ به موجب «ماده واحده راجع به قانون اصلاح قانون تشکیل دیوان کیفر و بعضی از مواد قانون مجازات عمومی و الحاق چهار ماده به قانون مجازات عمومی» اصلاح شد تعیین می‌گردید. این ماده در این خصوص بیان می‌داشت: «هرکس به وسایل تقلبی متوسل شود برای اینکه مقداری از مال دیگری را ببرد یا از راه حيله و تقلب مردم را به وجود شرکت‌ها یا تجارتخانه‌ها و یا کارخانه‌های موهوم و امثال آن یا به داشتن اختیارات یا اعتبارات موهومه مغرور کند یا به امور غیر واقع امیدوار سازد یا از حوادث و پیش‌آمدهای غیر واقع بترساند و یا اسم و عنوان و سمت مجعول اختیار نماید و به یکی از طرق مزبور وجوه یا اسناد

دیدگاه حقوقدانانی است که در تعریف بزه معامله به قصد فرار از دین عنصر تقلب را پررنگ ساخته و بدین جهت آن را به بزه کلاهبرداری نزدیک دانسته‌اند (جعفری لنگرودی، ۱۳۸۶: ۴۹۶)، حال آنکه می‌توان بر قانونگذار خرده گرفت که چگونه بدون در نظر گرفتن ساختار و ماهیت کلاهبرداری، به عنوان پدیده‌ای مرکب، تنها با ملاک قرار دادن عنصر تقلب، بزه مزبور را در حکم کلاهبرداری دانسته و آثار آن را جاری دانسته است. بررسی عناصر کلاهبرداری نشان می‌دهد که وجود تقلب به تنهایی برای تحقق آن بسنده نکرده و احراز عنصر فریب بزه‌دیده آن هم متعاقب اعمال متقلبانه از ضروریات است (میرمحمد صادقی، ۱۳۹۷: ۷۹). از سوی دیگر، با توجه به مجازات سنگین کلاهبرداری، عرف جامعه قبح رفتار مدیونی را که به قصد فرار از ادای دین اقدام به انتقال اموال به دیگری کرده برابر با رفتار شخصی که با توسل به وسایل متقلبانه موجب فریب مال‌باخته گردیده و اموال وی را برده یکسان نمی‌داند. چنین قیاسی را نمی‌توان در راستای اهداف جرم‌انگاری منصفانه دانست و باید آن را خارج از چهارچوب اصل تناسب جرم و مجازات دانست. از اینرو، در تحولات قانونگذاری، این دیدگاه ناصواب کنار نهاده شده و مجازات قانونی متناسب‌تری در خصوص آن پیش‌بینی گردید.

با وجود ایرادات پیش‌گفته، رویکرد خروج از اعتدال قانونگذار نتوانست در پیشگیری و کاهش انجام چنین معاملاتی توفیق به دست آورد و بدین جهت قانونگذار را بر آن داشت تا با تغییر رویکرد در تحولات بعدی با منطق حقوقی بیشتری به مصاف این بزه برود.

۱-۲. رویکرد مبتنی بر اعتدال

وجود کاستی‌های مورد اشاره در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۵۱ پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین، قانونگذار را بر آن داشت در جریان بازنگری مقررات حاکم بر نحوه اجرای محکومیت‌های مالی، بزه مورد اشاره را از نظر دور نداشته و در مقام رفع

و بلیط‌ها و قبوض و مفاصا حساب و امثال آن به دست آورد و از این راه مقداری از اموال دیگران را بخورد به حبس تأدیبی از شش ماه تا دو سال و یا به تادیبه غرامت از پنجاه الی پانصد تومان و یا به هر دو مجازات محکوم خواهد شد.»

کاستی‌های قانون پیشین برآید. اقدام قانونگذار علی‌رغم کاستی‌های قابل ذکر به حق توانست به تثبیت رویکردی اعتدالی در مواجهه با بزه معامله به قصد فرار از دین بیانجامد و بدین جهت موضعی مؤثر در این باره اتخاذ شود. در همین راستا ماده ۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ مقرر می‌داشت:

«هر کس به قصد فرار از ادای دین و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجراء و کلیه محکومیت‌های مالی مال خود را به دیگری انتقال دهد، به نحوی که باقیمانده اموالش برای پرداخت بدهی او کافی نباشد، عمل او جرم تلقی و مرتکب به چهار ماه تا دو سال حبس تعزیری محکوم خواهد شد و در صورتی که انتقال گیرنده نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد، شریک جرم محسوب می‌گردد و در این صورت اگر مال در ملکیت انتقال گیرنده باشد، عین آن و در غیر این صورت، قیمت یا مثل آن از اموال انتقال گیرنده بابت تأدیه دین استیفاء خواهد شد.»

بررسی این مقرر نشان می‌دهد قانونگذار با لحاظ کاستی‌های پیشین، در مقام بازنگری در شرایط و عناصر متشکله بزه معامله به قصد فرار از دین برآمده و افزون بر آن در خصوص ضمانت اجرای حقوقی آن نیز با روشنگری بیشتری عمل کرده است. با وجود این، همچون قانون پیشین، در خصوص مصادیق بارز و شایع رفتارهای خلاف اخلاقی که با قصد فرار از ادای دین از سوی برخی بدهکاران صورت می‌گیرند، نظیر معامله صوری به قصد فرار از دین، تنظیم اقرارنامه‌های عادی و رسمی مبنی بر وجود دین با تاریخ مقدم و نیز تولید دین با تبانی بستانکار غیرواقعی، سکوت اختیار کرده است. در بخش حاضر تنها به نوآوری‌ها و تمایزات این مقرر در قیاس با رویکرد سابق پرداخته و کاستی‌های مصداقی آن، به دلیل تداوم وجودی آنها در قانون جدید، در مبحث مربوط به رویکرد جدید قانونگذار بررسی می‌شوند.

نخستین نکته این است که مطالبات مورد حمایت، همچون قانون پیشین، عبارت از مطالبات موضوع اسناد لازم‌الاجراء و احکام قضایی بوده و از این رو موضع قانونگذار در این باره جای هیچگونه تردیدی را برای مقامات قضایی و مجریان و مخاطبان قانون باقی نمی‌گذارد. بر این اساس، هرگاه دین مورد نظر برآمده از حکم قضایی بوده و پس از قطعیت آن، بدهکار مبادرت

به انتقال اموال خود کند، به نحوی که باقیمانده دارایی وی کفایت پرداخت دین را نکند، رفتار ارتكابی عنوان مجرمانه یافته و مشمول ماده‌مربوط می‌شود. لزوم قطعیت حکم صادره می‌تواند بر دو دلیل عمده استوار شود: نخست اینکه بر حسب قانون اصولاً بر حکم غیرقطعی نمی‌توان اثری بار کرد و دیون مورد حکم را نمی‌توان در این صورت لازم‌التادیه دانست (رحیمی و رحیمی دهسوری، ۱۳۹۶: ۴۱۸).^۱ دوم آنکه بر حسب دلالت ضمنی مقررۀ فوق، منجز و مسلم بودن دین را باید به عنوان شرایط اساسی لازم‌التادیه دانستن دیون در حقوق ایران دانست (صفایی، ۱۳۹۷: ۱۶). این در حالی است که احراز دو شرط مورد اشاره تنها در صورت قطعیت حکم دادگاه ممکن است.

در طرف دیگر، دیون موضوع اسناد لازم‌الاجراء قرار دارند که حسب تعریف قانونی، به رسمیت شناختن و اثبات آنها نیازی به صدور حکم دادگاه نداشته و آثار دین قطعی بر آنها جاری می‌شود. با وجود این، از آنجا که در چنین مواردی عرف و رویۀ قضایی باید دارای معیار بایسته باشند، منابع یادشده پس از فراز و فرودهای بسیار به این نتیجه رسیده‌اند که جهت اثبات انگیزۀ فرار از دین در خصوص دیون موضوع اسناد لازم‌الاجراء باید تاریخ تقدیم دادخواست را ملاک عمل قرار داد و هرگونه معامله پس از این تاریخ را در قلمرو کیفری به حساب آورد. اتخاذ رویکرد و معیار مورد اشاره افزون بر اینکه از جنبۀ حمایتی بالایی برای بستانکار برخوردار بود، می‌توانست با قطعیت بیشتری به عنوان ملاکی جهت احراز انگیزۀ فرار از دین بدهکار مورد عمل قرار گرفته و از اینرو از تشنّت و پراکندگی رویۀ قضایی به نحوی شایسته جلوگیری کند. از اینرو، در آراء صادره از دیوان عالی کشور به عنوان بالاترین مرجع قضایی در نظام حقوقی ایران، معیار فوق به دفعات تأیید شده و به عنوان رویۀ قضایی تثبیت‌شده‌ای شناخته می‌شود. برای نمونه، در یکی از

۱. گفتنی است بنا به دلایل مختلف انحراف از این اصل در نظام حقوقی ایران در مواردی خاص مورد توجه بوده است. برای نمونه، می‌توان به اجرای موقت و غیرقطعی احکام ورشکستگی (ماده ۴۱۷ قانون تجارت) و دعاوی تصرف (ماده ۱۷۵ قانون آیین دادرسی دادگاه‌های عمومی و انقلاب در امور مدنی) اشاره کرد که به دلیل غیرمالی بودن موضوع آنها در خصوص موضوع مورد بحث تأثیرگذار به نظر نمی‌رسند.

آراء صادره از دیوان عالی کشور^۱ چنین مقرر شده است: «در فرضی که جرم ترک انفاق در دادگاه طرح شده و در مورد آن حکم کیفری صادر گردد و دادخواست مطالبه نفقه معوقه به دادگاه تسلیم نشده باشد، معاملات انجام شده از ناحیه زوج را نمی‌توان معامله به قصد فرار از دین تلقی نمود، زیرا در این حالت اصلاً دینی (لازم‌الاجراء) متصور نیست» (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۵: ۱۲۱۰). در رأی دیگری^۲ چنین آمده است: «تحقق جرم معامله به قصد فرار از دین مستلزم آن است که تاریخ معامله بعد از تاریخ مطالبه رسمی مهریه از سوی زوجه باشد» (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۳: ۳۵۶). نمونه آراء یادشده را، که تعداد بیشماری از آنها در رویه قضایی ایران قابل مشاهده هستند، می‌توان گواهی بر این امر دانست که در زمان حاکمیت قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ تردید چندانی در خصوص معیار زمانی تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین در رابطه با دیون موضوع اسناد لازم‌الاجراء وجود نداشته و قانون از این منظر در موقعیتی مطلوب بوده است.

گذشته از دیون مورد حمایت قانونگذار در این مقرر، اصلاحات و پیشرفت‌هایی قابل توجه در موضع قانونگذار نسبت به قانون پیشین قابل مشاهده است، به نحوی که با کمی تأمل تغییرات بنیادین روی داده قابل احراز می‌نمود. مهم‌ترین تغییرات را می‌توان بدین سان تشریح کرد: نخست آنکه قانونگذار تفکیک بی‌حاصل میان منتقل‌الیه صغیر و غیر آن را در این مقرر کنار گذارده و با بیان قاعده‌ای کلی و بدون توجه به ویژگی‌های منتقل‌الیه، نسبت به جرم‌انگاری معامله به قصد فرار از دین اقدام کرده است. بنابراین، ابهامات موجود در خصوص چرایی تفکیک میان منتقل‌الیه صغیر و سایر اشخاص از اذهان زدوده شده و برای همیشه از قلمرو مقررات قانونی خارج شدند.

دوم آنکه بر خلاف قانون پیشین، در اقدامی خردورزانه همه اشخاص درگیر در رابطه با نقل و انتقال اموال به قصد فرار از دین اعم از انتقال‌دهنده و انتقال‌گیرنده با وجود شرایطی به عنوان

۱. دادنامه شماره ۹۲۰۹۹۷۰۹۲۵۲۰۰۸۱۲ مورخ ۱۳۹۲/۱۲/۰۵ شعبه ۳۷ دیوان عالی کشور.

۲. دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۷۹۰۰۴۰۸ مورخ ۱۳۹۱/۱۰/۲۷ شعبه ۱۹ دیوان عالی کشور.

مرتکب جرم شناخته شده و مشمول کیفر مقرر در قانون قرار گرفته‌اند، بدین توضیح که «در صورتی که انتقال گیرنده نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد شریک جرم محسوب می‌گردد و در این صورت اگر مال در ملکیت انتقال گیرنده باشد، عین آن و در غیر اینصورت قیمت یا مثل آن از اموال انتقال گیرنده بابت تأدیة دین استیفاء خواهد شد». بنابراین، قانونگذار در اقدامی شایسته به منظور جلوگیری از ارتکاب بزه مزبور، انتقال گیرندگان آگاه به واقع و قصد انتقال دهنده را نیز مورد خطاب قرار داده و مجازاتی برابر با انتقال دهنده را در خصوص وی پیش‌بینی کرده است، امری که افزون بر تأثیر قابل توجه در پیشگیری از ارتکاب این بزه، به موازین عدالت قضایی نیز نزدیک‌تر می‌نماید. در رابطه با ضمانت اجرای حقوقی چنین معامله‌ای نیز موضع قانونگذار در قبال انتقال گیرنده همچون گذشته بوده و در صورت علم وی به قصد انتقال دهنده، معامله منعقد را در برابر بستانکار غیر قابل استناد اعلام می‌دارد (بیات، ۱۳۹۴: ۱۲۴).

سوم اینکه قانونگذار در تعیین کیفر قابل اعمال بر مرتکبین این بزه، اعم از انتقال دهنده و انتقال گیرنده، رویکرد مبتنی بر زیاده‌روی و خروج از اعتدال خود را رها ساخته و نسبت به متناسب‌سازی کیفر اقدام کرده است. بر این اساس، با توجه به وجود تناسب اندک میان بزه معامله به قصد فرار از دین و کلاهبرداری، به دلیل فقدان عنصر فریب مالباخته و از سوی دیگر عدم تناسب میان رفتار ارتكابی و کیفر تعیینی از دیدگاه عرف، به عنوان یکی از معیارهای اصلی در سیاست کیفری، قانونگذار با پیش‌بینی حبس تعزیری به میزان چهارماه تا دو سال، پای در مسیر اعتدال نهاده و از اینرو کاستی موجود در این خصوص را برطرف ساخته است.

در ارزیابی کلی رویکرد قانونگذار در این دوره می‌توان گفت تغییرات قانون نسبت به قانون مصوب سال ۱۳۵۱ نشان از پیشروی در مسیر اعتدال داشته و قانونگذار ضمن حفظ دستاوردها و مواضع مثبت قانون پیشین، معایب و کاستی‌های آن را برطرف کرده است. با وجود این، این بدان معنا نیست که قانون مورد اشاره تهی از ایراد و کاستی بوده و همانطور که پیش از این اشاره شد ابهامات قابل ذکری در خصوص شرایط ارتکاب بزه و به ویژه صور خاص ارتکاب آن موجود

هستند که به دلیل استمرار آنها در رویکرد جدید قانونگذار و پرهیز از تکرار کلام، در مبحث مربوط به رویکرد جدید بررسی می‌شوند.

۲. بزه معامله به قصد فرار از دین در نظم حقوقی کنونی

موضوع نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در نظام حقوقی ایران همواره با پیچیدگی‌های متعددی همراه بوده و به دلیل تلازم بسیاری از مباحث آن با موازین حقوق بشر، قوانین و مقررات پیرامون آن همواره در معرض تغییر و تحوّل قرار داشته است. موضوع بزه معامله به قصد فرار از دین نیز همواره پیرو تحولات مورد اشاره در معرض دگرگونی بوده و از این رو به برکنار نبوده است. پس از گذشت حدود ۱۶ سال از اجرای قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ قانونگذار بر آن شد تا ضمن مرتفع کردن کاستی‌های این قانون، مسیر قانونی احقاق حقوق بستانکاران را در برابر بدهکاران قانونی هموار کند. از این رو، پس از فراز و نشیب‌های فراوان، قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی در تاریخ ۱۳۹۳/۰۷/۱۵ از سوی مجلس شورای اسلامی تصویب شد و با توجه به ایرادات متعدّد شورای نگهبان و اصرار مجلس بر مصوبه خود، در نهایت توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام در تاریخ ۱۳۹۴/۰۳/۲۳ مورد تأیید قرار گرفت. بررسی قانون جدید نشان از پیشرفت کلی آن در بسیاری از موضوعات داشته و از اینرو می‌توان قانون مزبور را در مجموع گامی رو به جلو به شمار آورد. با وجود این، این رویکرد کلی را باید در خصوص بزه معامله به قصد فرار از دین کنار گذاشت. تحلیل قانون در این باره در کمال تأسف حکایت از کاستی‌هایی دارد که نه تنها دربردارنده گام‌های مثبت نبوده بلکه به نظر می‌رسد ناپودکننده دستاوردهای قوانین پیشین باشند. ابهامات موجود در این قانون موجب شده است رویه قضایی در خصوص بسیاری موضوعات پیرامون بزه معامله به قصد فرار از دین سرگردان شود و در مجموع کارایی قانون در این زمینه به شدت کاهش یابد. ماده ۲۱ قانون جدید در این باره مقرر می‌دارد:

«انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیله مدیون با انگیزه فرار از ادای دین به نحوی که باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد، موجب حبس تعزیری یا جزای نقدی درجه شش یا جزای نقدی معادل نصف محکوم به یا هر دو مجازات می شود و در صورتی که منتقل الیه نیز با علم به موضوع اقدام کرده باشد، در حکم شریک جرم است. در این صورت عین آن مال و در صورت تلف یا انتقال، مثل یا قیمت آن از اموال انتقال گیرنده به عنوان جریمه اخذ و محکوم به از محل آن استیفاء خواهد شد».

تحلیل این مقررہ نشان از وجود ابهامات مفهومی و مصداقی و نیز کاستی هایی دارد که هدف قانونگذار از اصلاح قانون پیشین را به شدت نقض می کند. از سوی دیگر، رویه قضایی نیز از این ابهامات تأثیر پذیرفته و گاه ناچار می شود به منظور پابندی به متن قانون به نتایجی ملتزم شود که خود نیز آگاه به بی معنا بودن و نارسایی آنها است. از اینرو، بایسته است شرایط تحقق بزه و اوضاع و احوال حاکم بر آن در قانون و رویه قضایی و ابهامات موجود در این باره به نحو مجزا ارزیابی شوند تا از این رهگذر جایگاه آن در نظام حقوقی کنونی ایران نمایان شود.

۲-۱. شرایط تحقق بزه در قانون و رویه قضایی

در تحلیل مقررہ مورد اشاره لازم است نخست به ارزیابی شرایط بایسته جهت تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین پرداخته و سپس ابهامات موجود در مواضع قانونگذار را واکاوی نموده و آثار ناصواب آن را بر حقوق بستانکاران و تشویق بدهکاران متقلب از نظر بگذرانیم.

۲-۱-۱. احراز وجود دین لازم التادیه

بدیهی ترین شرط تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین را باید وجود دین لازم التادیه دانست، چراکه بدون احراز آن فرار از ادای دین فاقد معنا بوده و سخن از تحقق چنین بزه‌ی سالبه به انتفاع موضوع خواهد بود. قانون جدید نحوه اجرای محکومیت های مالی بر خلاف قوانین پیشین در کمال شگفتی ماهیت و نوع دین لازم التادیه را به دست فراموشی سپرده و بدون تعیین مشخصات و منشأ دین به ابهاماتی دامن زده که کارایی قانون را در این زمینه به شدت کاهش داده است.

ابهامات موجود در این خصوص را می‌توان در دو مورد خلاصه کرد: نخستین ابهام عدم تعیین منشأ دین است. توضیح آنکه در قانون جدید بر خلاف قوانین پیشین سخنی از «دیون و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجراء و محکومیت‌های مالی» به میان نیامده و قانونگذار به قید عبارت «محکوم‌به» آنهم در مقام تعیین معیاری جهت محکومیت مرتکب به جزای نقدی بسنده کرده است. از اینرو، مشخص نیست دین لازم‌التادیه باید ناشی از کدام الزام حقوقی باشد. همین امر موجب بروز اشکالی دیگر شده است که می‌توان آن را ابهام در اثبات وجود انگیزه فرار از دین در مرتکب دانست که در جای خود ارزیابی می‌شود. وجود ابهام یادشده موجب بروز اختلاف در میان حقوقدانان و مقامات قضایی در پاسخی به این پرسش شده است که دیون مشمول عنوان مجرمانه معامله به قصد فرار از دین را باید بر چه اساسی تعیین کرد. در پاسخ به این پرسش دست کم دو دیدگاه مطرح شده است. صاحبان دیدگاه نخست معتقدند با توجه به فلسفه جرم‌انگاری معامله به قصد فرار از دین، که همان حمایت از حقوق قانونی بستانکار است، باید همچون قانون سابق دیون ناشی از اسناد لازم‌الاجراء و نیز محکومیت‌های قطعی را مشمول این حمایت کیفری دانست و انجام معامله به قصد فرار از ادای آنها را موجب تحقق بزه به شمار آورد (ادریسیان و دیگران، ۱۳۹۴: ۵۲). در سوی دیگر، صاحبان دیدگاه دوم معتقدند با توجه به حذف عبارت «دیون و تعهدات مالی موضوع اسناد لازم‌الاجراء و کلیه محکومیت‌های مالی» از قانون جدید و با لحاظ این امر که در ماده ۲۱ قانون از «محکومیت به جزای نقدی معادل نصف محکوم‌به» سخن به میان آمده است و با توجه به اصل تفسیر قوانین کیفری به نفع متهم، تنها باید دیونی را مشمول این بزه دانست که بر اساس دادنامه قطعی اعم از حقوقی و کیفری اثبات شده باشند، در غیر اینصورت شمول عنوان مجرمانه بر مرتکب بر خلاف قانون است (گرامی و فروغی، ۱۳۹۴: ۳۸).

تعارض دیدگاه‌های فوق و تأثیر فراوان ابهام موجود بر تحقق یا عدم تحقق اصل بزه، سرانجام دیوان عالی کشور را بر آن داشت تا در اجرای وظیفه ذاتی خود جهت رفع تعارض و ایجاد وحدت رویه قضایی وارد عمل شود. در این راستا، رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ مورخ

۱۳۹۸/۰۱/۲۰ با پذیرش دیدگاه دوّم به ابهام موجود در این خصوص پایان داد. در متن رأی چنین آمده است:

«نظر به اینکه قانونگذار در ماده ۲۱ در مقام تعیین مجازات برای انتقال دهندگان مال با انگیزه فرار از دین، به تعیین جزای نقدی معادل نصف محکوم به و استیفای محکوم به از محل آن تصریح کرده است و نیز سایر قرائن موجود در قانون مزبور، کلاً بر لزوم سبق محکومیت قطعی مدیون و سپس انتقال مال از ناحیه وی با انگیزه فرار از دین دلالت دارند که در این صورت موضوع دارای جنبه کیفری است. لذا با عنایت به مراتب مذکور در فوق و اصل قانونی بودن جرایم و مجازات‌ها، به نظر اکثریت اعضای هیئت عمومی دیوان عالی کشور رأی شعبه سی و هشتم دیوان عالی کشور که مستدعی اعاده دادرسی را قبل از محکومیت قطعی به پرداخت دین، غیر قابل تعقیب جزایی دانسته است، در حدی که با این نظر انطباق دارد، صحیح و منطبق با قوانین موضوعه تشخیص می‌گردد. این رأی در اجرای ذیل ماده ۴۷۱ قانون آیین دادرسی کیفری، در موارد مشابه برای کلیه مراجع قضایی و غیرقضایی لازم‌الاتباع است.»

این رأی وحدت رویه گرچه به عنوان فصل الخطاب قانونی به ابهامات موجود پایان داد، هیچگاه نتوانست موجب اقناع وجدان حقوقدانان و مقامات قضایی شود. به نظر می‌رسد این رأی وحدت رویه را باید میخی بر تابوت قانونگذاری عقلانی دانست و از این پس بدهکاران را در تضييع حقوق قانونی بستانکاران مطلق‌العنان دانست. از معایب آشکار این دیدگاه می‌توان به مواردی اشاره کرد. نخست آنکه با توجه به وجود اطاله دادرسی در نظام قضایی ایران، بدهکار از زمان تقدیم دادخواست توسط بستانکار تا قطعیت حکم محکومیت و اثبات دین، فرصت بسیاری دارد تا با خیالی آسوده نسبت به انتقال اموال و دارایی خود به منظور فرار از ادای دین اقدام کند. دوّم آنکه توسّل به ضمانت اجرای حقوقی نیز چندان راهگشا به نظر نمی‌رسد، زیرا همانطور که پیش از این اشاره شد قانونگذار در فرایند اصلاح در ماده ۲۱۸ قانون مدنی به طوری مبتدی معامله به قصد فرار از دین را به معامله صوری پیوند زده و از اینرو معامله به قصد فرار از دین را در صورتی که به صورت واقعی و نه صوری انجام گرفته باشد معتبر تلقی کرده است!

(شهیدی، همان: ۳۵۵) سوّم آنکه با توسعه روزافزون اسناد لازم‌الاجراء و لزوم پرهیز از ورود پرونده‌های مطالبه دیون اسناد لازم‌الاجراء به نظام قضایی در سیاست‌های کلی قضایی کشور و با توجه به عدم نیاز به وجود رأی محکومیت جهت اجرای مفاد آنها، خلاء پیش‌گفته با گستره و وضوح بیشتری احساس می‌شود.^۱ نکته شایان ذکر اینکه رأی وحدت رویه مورد اشاره را نباید ناشی از استنباط نادرست دیوان عالی کشور دانست، زیرا استدلالات به کاررفته در آن به درستی ابراز شده و با موازین حقوق کیفری منطبق هستند. به نظر می‌رسد اشکال را باید در متن قانون و قانونگذاران و ناظران آنها از جمله شورای نگهبان و مجمع تشخیص مصلحت نظام دانست که در کمال شگفتی به ایراد مبرهن قانون در این باره توجه نکرده‌اند. ایراد اساسی را باید بعد از قانونگذار به شورای نگهبان نسبت داد که چگونه با وجود پیش‌بینی قوانینی قبلی و نیز اصل چهارم قانون اساسی به سادگی از این ایراد گذشته است.^۲ بنابراین، انتظار می‌رود به منظور جلوگیری از تضییع بیش از پیش حقوق بستانکاران قانونی و خروج از نابسامانی کنونی، در اقدامی فوری نسبت به اصلاح ماده ۲۱ قانون اقدام شود و از بروز زیان‌های اجتماعی، حقوقی و اخلاقی بیشتر جلوگیری شود، الزامی که رسیدن بدان دشوار نبوده و تنها با وجدان کاری و آشنایی به تعهدات قانونی قانونگذاران ممکن می‌شود.

ابهام دوّم در این خصوص اوصاف دین مشمول حمایت است. همانطور که برخی حقوقدانان گفته‌اند می‌توان در حقوق ایران شرط مسلم و منجز بودن دین را با توجه به موضوع ماده ۴ قانون

۱. برای نمونه بند (ب) ماده ۱۱۳ قانون برنامه ششم توسعه مقرر می‌دارد: «مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء از طریق ادارات اجرای مفاد اسناد رسمی لازم‌الاجراء سازمان ثبت اسناد و املاک کشور اجراء می‌شوند. ادارات مذکور مکلفند بلافاصله پس از تقاضای اجرائیه نسبت به شناسایی و توقیف اموال مدیون اقدام کنند. چنانچه مرجع مذکور نتواند ظرف دو ماه از تقاضای اجراء نسبت به شناسایی و توقیف اموال متعهد سند اقدام کند یا ظرف مدت شش ماه نسبت به اجرای مفاد سند اقدام نماید متعهدله سند می‌تواند با انصراف از اجرای مفاد سند به محاکم دادگستری رجوع نماید».

۲. اصل چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران مقرر می‌دارد: «هیچ کس نمی‌تواند اعمال حق خویش را وسیلهٔ اضرار به غیر یا تجاوز به منافع عمومی قرار دهد». این اصل برگرفته از قاعدهٔ لاضرر در حقوق اسلام و نظریهٔ سوءاستفاده از حق در حقوق غربی و به ویژه حقوق فرانسه است (وکیل و عسکری، ۱۳۹۱: ۱۳۲).

نحوه اجرای محکومیت‌های مالی (ماده ۲۱ قانون جدید) تأیید کرد. اما راجع به شرط حال بودن دین نصی در قانون مذکور دیده نمی‌شود و رویه دادگاه‌ها نیز در این زمینه روشن نیست. اما از آنجا که دعوی بستانکار در مسئله موضوع بحث برای این است که در صورت امکان، مال مورد معامله را به دارایی بدهکار بازگردانده و با اقدام به توقیف آن، طلب خود را از آن استیفاء کند، می‌توان حال بودن دین را شرط قبول دعوا دانست، زیرا در صورت مدت‌دار بودن دین، بستانکار نمی‌تواند از مال مورد معامله استیفاء طلب کند (صفایی، ۱۳۹۷: ۱۶۰). به نظر می‌رسد ابهامات مورد اشاره با توجه به لزوم اخذ حکم محکومیت قطعی بدهکار از دادگاه، که در ماده ۲۱ به نحو ضمنی مقرر شده است، قابل رفع باشند و بتوان در تأیید دیدگاه فوق، مسلم و منجز و حال بودن دین را از شرایط و اوصاف دین مورد حمایت دانست.

۲-۱-۲. مطلق انتقال مال به دیگری

قانونگذار در ماده ۲۱ مطلق انتقال مال توسط بدهکار به دیگری را به عنوان عمل فیزیکی لازم جهت تحقق بزه مورد توجه قرار داده و با قید عبارت «به هر نحو» موضع خود را روشن ساخته است. با وجود این، مشخص نیست منظور قانونگذار از این عبارت کدام یک از مصادیق قابل تصور در عقود و معاملات است. از عبارت فوق می‌توان دو برداشت متفاوت داشت. نخست اینکه منظور از عبارت «به هر نحو» را هر عقد موجب انتقال مالکیت دانست که اثر قانونی آن خروج مال مورد انتقال از مالکیت انتقال‌دهنده باشد. بدیهی است در این فرض تنها عقود مورد نظر است که با قصد واقعی و نه صوری واقع شده باشند، و گرنه پر واضح است عقد صوری اثری در تملک نداشته و موجب انتقال مالکیت نمی‌شود (کاتوزیان، ۱۳۸۹: ۲۰۸). از سوی دیگر، نمونه‌های متعددی را می‌توان در آراء صادره برخی شعب دیوان عالی کشور که بر همین دیدگاه استوار گردیده‌اند ملاحظه کرد. در یکی از آراء مورد اشاره چنین آمده است: «چنانچه در محکمه حقوقی، صوری بودن معامله‌ای اثبات شود، به دلیل اینکه با معامله صوری انتقال صورت

نمی‌گیرد، لذا بزه معامله به قصد فرار از دین نیز موضوعیت نخواهد داشت»^۱ (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۴۷۳).

در احتمال دیگر می‌توان منظور از این عبارت را انجام معاملات مملک فارغ از صوری یا واقعی بودن آنها دانست. بدیهی است در این صورت باید منظور از انتقال را نه در معنای قانونی بلکه در معنای عرفی آن جستجو کرد. توضیح آنکه در معنای عرفی می‌توان در صورت وجود معامله‌ای هر چند صوری با قبض و اقباض مال موضوع معامله، مال را منتقل شده دانست، حتی اگر قانون چنین معامله‌ای را موجب انتقال مالکیت نداند. این برداشت با آنچه مقصود از جرم‌انگاری معامله به قصد فرار از دین است هماهنگ به نظر می‌رسد، زیرا آنچه در اینگونه معاملات اهمیت دارد این است که مال موضوع معامله از دسترس بستانکار خارج شود و وی را در مسیر استیفای طلب خود به مشقت اندازد. بنابراین، می‌توان چنین پنداشت که وقوع هرگونه معامله‌ای که موجب نقل و انتقال مالکیت مال شود، خواه به نحو صوری باشد یا با قصد واقعی، به دلیل وجود انگیزه نادرست بدهکار مشمول عنوان کیفری بوده و در هر صورت باید از بستانکار زیان دیده حمایت شود و بدهکار متقلب به سزای عمل خود برسد. رویه قضایی نیز در برخورد با ابهام موجود تمایل خود را به دیدگاه اخیر بیشتر نمایان ساخته است. برای نمونه، در یکی از نظریات اداره کل حقوقی قوه قضائیه چنین عنوان شده است: «صوری بودن یا نبودن معامله تأثیری در وصف کیفری انتقال به قصد فرار از دین ندارد، زیرا آنچه در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی جرم شناخته شده است انتقال مال از سوی مدیون به قصد فرار از ادای دین یا تعهدات مالی است و صوری یا غیرصوری بودن معامله تأثیری در تحقق بزه ندارد»^۲ (محسنی، ۱۳۹۴: ۱۱۹).

به نظر نگارنده باید دید گاه دوم را بنا به دلایل پیش گفته از جمله مفهوم عرفی انتقال و نیز ضرورت حمایت از بستانکار به عنوان فلسفه جرم‌انگاری معامله به قصد فرار از دین و با لحاظ میزان مشقت یکسانی که در هر دو فرض صوری یا واقعی بودن انتقال بر بستانکار تحمیل می‌شود

۱. دادنامه شماره ۹۶۰۹۹۷۰۹۱۰۰۰۸۰۶ مورخ ۱۳۹۶/۱۱/۱۲ شعبه ۲۷ دیوان عالی کشور.

۲. نظریه شماره ۷/۹۳/۱۷۱۸ مورخ ۱۳۹۳/۰۷/۲۶ اداره کل حقوقی قوه قضائیه.

پذیرفت و از آن دفاع کرد و از پذیرش تفسیری که بستانکار را در موقعیتی ضعیف تر از بدهکار قرار می دهد خودداری کرد.

۲-۱-۳. وجود انگیزه فرار از دین

به عنوان یک اصل در حقوق کیفری، انگیزه را نمی توان در تحقق یا عدم تحقق بزه دخیل دانست و تنها اثر آن می تواند در تعیین نوع و میزان واکنش در برابر رفتار ارتكابی مورد توجه باشد (علی آبادی، ۱۳۸۵: ۶۰). با وجود این، اصل مورد اشاره نیز همچون سایر اصول از استثناء برکنار نمانده است. بزه معامله به قصد فرار از دین را می توان یکی از این موارد استثنائی محسوب کرد، به نحوی که بدون وجود و احراز انگیزه فرار از دین، تحقق آن امری ناممکن می نماید. استفاده از لفظ «قصد» نیز در خصوص این بزه با مسامحه همراه بوده و با مفهوم دقیق قصد در حقوق کیفری که به معنای وجود اراده در انجام عمل فیزیکی بزه است متفاوت است (کلارکسون، ۱۳۹۰: ۸۶). با این توضیح می توان انگیزه فرار از دین را به عنوان عنصری ضروری در تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین تلقی کرد. قانونگذار نیز در ماده ۲۱ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی به صراحت از «انگیزه فرار از ادای دین» سخن می گوید. بنابراین، استعمال عنوان معامله به قصد فرار از دین، غلطی مصطلح بوده و عنوان صحیح آن را باید «معامله با انگیزه فرار از دین» دانست. به هر روی، تردیدی در لزوم وجود و احراز انگیزه فرار از دین جهت تحقق بزه مورد اشاره وجود ندارد.

نکته مهم در این رابطه نحوه احراز انگیزه فرار از دین است. چنانکه پیش از این گذشت رویه قضایی حاکم، پیش از تصویب قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی در سال ۱۳۹۴، با توجه به اینکه قانون پیشین دیون موضوع اسناد لازم الاجراء را نیز تحت حمایت کیفری خود قرار داده بود، انجام هرگونه معامله ناقل مالکیتی پس از تقدیم دادخواست از سوی بستانکار مبنی بر مطالبه دین را مستلزم اطلاع بدهکار دانسته و وجود انگیزه فرار از دین را مفروض می شمرد. این ضابطه معقول با توجه به حذف دیون موضوع اسناد لازم الاجراء در قانون جدید منتفی شده و با توجه به

بسنده نمودن قانونگذار به حمایت از دیون موضوع احکام قطعی قضایی از میان رفت. در شرایط نامناسب کنونی به نظر می‌رسد با توجه به متن قانون و نص صریح رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰ باید احراز انگیزه فرار از دین را محدود به معاملاتی کرد که پس از محکومیت قطعی بدهکار در محاکم قضایی منعقد شده باشند، در غیر اینصورت نمی‌توان انگیزه مذکور را احراز کرد. از سوی دیگر، احراز چنین انگیزه‌ای پیش از قطعیت دادنامه مستلزم محکومیت بدهکار و اثبات دین هیچگونه اثری ندارد. با این حال، جهت کاستن از معایب قانون و نیز حمایت از بستانکار باید وجود انگیزه فرار از دین را در صورتی که معامله پس از قطعیت دادنامه انجام شده باشد مفروض دانسته و اجازه اثبات خلاف آن به بدهکار داده نشود.

۲-۱-۴. عدم کفایت دارایی موجود بدهکار جهت ادای دین

قانونگذار به عنوان یکی از شرایط ناظر به اوضاع و احوال حاکم بر بزه معامله به قصد فرار از دین به این امر اشاره دارد که پس از انجام معامله توسط بدهکار لازم است «باقیمانده اموال برای پرداخت دیون کافی نباشد». این شرط را باید از بدیهیات مربوط به بزه معامله به قصد فرار از دین دانست، زیرا در صورت عدم ضرورت چنین شرطی به نوعی محدودیت بدون توجیه در اهلیت معاملاتی (استیفاء) شخص بدهکار اعمال گردیده و نامبرده از یکی از مهم‌ترین حقوق اجتماعی خود محروم می‌شود. توضیح آنکه هرگاه شخص بدهکار پس از انجام معامله همچنان از میزانی از اموال و دارایی برخوردار باشد که بستانکار بتواند با توقیف آنها یا ادای دین ارادی از سوی بدهکار به طلب خود دست یابد، ضرورتی به جرم‌انگاری معامله انجام شده از سوی بدهکار وجود ندارد. بنابراین، از شرط مورد اشاره می‌توان نتیجه گرفت که بزه معامله به قصد فرار از دین مقید بوده و جز در صورت ایراد ضرر به حقوق بستانکار محقق نمی‌شود. افزون بر این، از این شرط می‌توان به عنوان قرینه‌ای جهت اثبات وجود انگیزه فرار از دین نیز بهره برد. توضیح آنکه هرگاه پس از انجام معامله از سوی بدهکار مشخص شود اموال و دارایی او جهت ادای دین کافی است، می‌توان بدین نتیجه رسید که نامبرده به احتمال فراوان چنین انگیزه‌ای نداشته است، زیرا در

صورت وجود چنین انگیزه‌ای مبادرت به انتقال اموال بیشتری می‌کرد تا از این طریق دستیابی بستانکار به طلب خود را دشوار یا ناممکن سازد.

پرسش مهم در رابطه با شرط مزبور این است که آیا در محاسبه میزان اموال و دارایی بدهکار پس از انتقال مال باید مستثنیات دین^۱ نیز لحاظ شوند یا بدون لحاظ مستثنیات دین محاسبه صورت گیرد؟ به عبارت دیگر، اگر پس از انتقال مال از سوی بدهکار، نامبرده هیچگونه مالی مازاد بر مستثنیات دین نداشته باشد، باید وی را مجرم دانست یا وجود مستثنیات دین را موجب انتفای شرط مورد بحث بدانیم؟ حقیقت این است که عدم توجه به مستثنیات دین در محاسبه اموال و دارایی باقیمانده بدهکار افزون بر جنبه اخلاقی موضوع، نوعی مصادره به مطلوب و گواهی بر عدم ادراک فلسفه قانونگذاری در این زمینه به شمار می‌رود. به عبارت دیگر، منظور قانونگذار از باقیمانده اموال مواردی است که بتوان به حکم قانون از آنها استیفای طلب کرد و حقوق بستانکار را ادا نمود، زیرا قانون استیفای طلب از مستثنیات دین بدهکار را جایز ندانسته و لزوم رعایت آن را مورد تأکید قرار داده است. بنابراین، به نظر می‌رسد هرگاه بدهکار پس از انتقال اموال خود، دارای اموالی زاید بر مستثنیات دین جهت ادای دین خود باشد، نمی‌توان وی را مجرم دانست و هرگاه بیش از مستثنیات دین اموال و دارایی نداشته باشد، می‌توان وی را مشمول عنوان کیفری معامله به قصد فرار از دین دانست. از این رو، باید در محاسبه دارایی باقیمانده بدهکار، مستثنیات دین وی را از محاسبه خارج کرد و قوانین آمره موجود در این باره را مورد توجه قرار داد. رویه قضایی نیز بر این مهم تأکید کرده و لزوم رعایت مستثنیات دین را به رسمیت شناخته است. برای نمونه، در یکی از آراء صادره از دیوان عالی کشور مقرر گردیده است: «از آنجا که واحد مسکونی از مستثنیات دین می‌باشد انتقال آن به غیر، مصداق معامله به قصد فرار از دین نمی‌باشد» (پژوهشگاه قوه قضائیه، ۱۳۹۶: ۴۷۴).^۲

۱. جهت آشنایی با مستثنیات دین و تغییرات مصدافی آن نسبت به قوانین پیشین رجوع کنید به ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۹۴.

۲. دادنامه شماره ۹۱۰۹۹۷۰۹۰۸۰۱۱۰۸ مورخ ۱۳۹۱/۱۱/۲۱ شعبه بیستم دیوان عالی کشور.

۲-۲. ابهامات مصدافی قانون و راهکارهای برطرف‌سازی آنها

قانونگذار در قانون جدید در مسیر گذشته گام برداشته و به بیان عبارت کلی «انتقال مال به دیگری به هر نحو به وسیلهٔ مدیون با انگیزه فرار از ادای دین» بسنده کرده است. به نظر می‌رسد در خصوص مصادیق این عبارت بتوان برخی موارد همچون «انتقال مال به نحو معوض و مجانی» را به گونه‌ای که موجب انتقال مالکیت آن از بدهکار به انتقال‌گیرنده باشد به سادگی احراز کرد. با وجود این، اشکال از آنجایی بروز می‌کند که در برخی موارد ممکن است اقدامات حقوقی انجام‌شده موجب محرومیت بستانکار از استیفای طلب خود از دارایی بدهکار گردیده و در عین حال اطلاق عنوان انتقال به سادگی بر عمل بدهکار ممکن نباشد. در میان مصادیق مبهم اعمال حقوقی موجد انتقال می‌توان به موارد متعددی اشاره کرد که به دلیل رواج در جامعه بررسی و تطبیق‌شان در رابطه با بزه معامله به قصد فرار از دین خالی از فایده نخواهد بود.^۱

۲-۲-۱. تنظیم خلاف واقع سند اشتغال ذمهٔ مدیون

بسیار پیش می‌آید شخص بدهکار که خود را ناچار از اجرای حکم قانونی پرداخت دین می‌بیند جهت فرار از ادای آن، ضمن تبانی با شخص ثالث مبادرت به تنظیم سند خلاف واقع مبنی بر اشتغال ذمهٔ خود در برابر ثالث کرده و از وی بخواهد با استناد به سند تنظیمی اموال وی را توقیف کند. بدیهی است اثر چنین اقدامی محرومیت بستانکار واقعی از استیفای طلب است، زیرا ممکن است دین صوری به میزانی باشد که بستانکار واقعی مال دیگری جهت توقیف و استیفای طلب از بدهکار در دسترس نداشته و توقیف مازاد مال توقیف‌شده نیز راهگشا نباشد. در خصوص شمول قانون بر مصداق مورد اشاره چندان نمی‌توان تردید کرد، زیرا همانطور که گفته شد صوری یا واقعی بودن انتقال مال به دیگری در تحقق عنوان مجرمانهٔ معامله به قصد فرار از دین تأثیری ندارد. همچنین، در نتیجهٔ عمل مزبور انتقال مالکیت به نحو عرفی صورت گرفته و در صورت

۱. گفتنی است مصادیقی همچون ترهین مال از سوی بدهکار و اجاره دادن آن به دلیل فقدان اثر انتقال مالکیت از شمول بحث حاضر خارج بوده و تردیدی در خروج موضوعی آنها از قانون وجود ندارد.

احراز انگیزه فرار از ادای دین می‌توان این رفتار را به عنوان یکی از رفتارهای فیزیکی لازم جهت تحقق بزه به شمار آورد. با وجود این، بهتر بود قانونگذار به صراحت تکلیف این امر را به دلیل شیوع آن در جامعه در قانون روشن می‌کرد. ابهام از آنجایی بروز می‌کند که قانونگذار به موجب ماده ۷ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷، «قانون منع توقیف اشخاص در قبال تخلف از انجام تعهدات و الزامات مالی» مصوب ۱۳۵۲/۰۸/۲۲ را ملغی اعلام کرده و در قانون جدید نیز از آن سخنی به میان نیاورده است. قانون فوق به صراحت تمام عمل مورد بحث را جرم‌انگاری کرده و آن را قابل کیفر می‌داند. قانون مورد اشاره که در قالب ماده واحده تصویب شده بود در تبصره ۲ مقرر می‌داشت: «تنظیم سند مبتنی بر اشتغال ذمه مدیون بر خلاف واقع بین او و شخص ثالث و استفاده از آن به منظور فرار از پرداخت تمام یا قسمتی از دین یا محکوم به مستلزم مجازات فوق‌الذکر (حبس از ۶۱ روز تا ۶ ماه) است». با الغای این قانون در سال ۱۳۷۷ و سکوت قانون جدید در خصوص اعتبار قانونی این تبصره، به نظر می‌رسد استناد به آن امروزه بر خلاف اراده قانونگذار است. با وجود این، به نظر نگارنده همان طور که اشاره شد با توجه به عمومیت قانون، صدق عنوان انتقال به عمل مزبور در عرف و نیز قید عبارت «به هر نحو» در ماده ۲۱ قانون جدید نحوه اجرای محکومیت‌های مالی نمی‌توان در شمول قانون بر آن تردید کرد.

۲-۲-۲. ایفای حقیقی دین به قصد فرار از ادای دین دیگر

پرسش اصلی در این باره این است که آیا ایفای دین را در صورتی که به قصد فرار از پرداخت دین دیگر باشد می‌توان مشمول عنوان بزه معامله به قصد فرار از دین دانست؟ توضیح آنکه ممکن است شخصی که قادر به ایفای تمام دیون خود نیست یکی از بستانکاران خویش را بر دیگران مقدم داشته و دین خود را نسبت به او به طور کامل ادا کند. مشابه چنین موردی را می‌توان در ماده ۵۴۱ قانون تجارت ملاحظه کرد که بر اساس آن هرگاه تاجر پس از تاریخ توقف یکی از طلبکاران را بر سایرین ترجیح داده و طلب او را پرداخته باشد، به طور قطع به مجازات

ورشکستگی به تقصیر محکوم گردیده و به حکم بند ۲ ماده ۴۲۳ همان قانون عمل مزبور باطل و فاقد اعتبار قانونی است (رحمانی، ۱۳۹۳: ۱۱۷). ناگفته پیداست مقررات فوق تنها در رابطه با تاجر ورشکسته قابلیت اعمال داشته و شمول آنها بر اشخاص غیر تاجر با تردید جدی همراه است. از سوی دیگر، به نظر می‌رسد با توجه به اینکه پرداخت دین به نحو واقعی به عمل آمده و اصل تساوی طلبکاران در مورد بستانکاران غیر تاجر به رسمیت شناخته نشده است (اسکینی، ۱۳۸۵: ۱۵۶) و نیز با لحاظ تفسیر مضیق قوانین کیفری باید عمل مورد اشاره را خارج از عنوان مجرمانه مقرر در ماده ۲۱ دانست. افزون بر این، همانطور که برخی گفته‌اند در این مورد لازم است هر یک از بستانکاران در استیفای طلب خود تلاش و مراقبت کند و بستانکاری که طلب خود را استیفاء کرده از ثمرات کوشش خویش برخوردار شود و از این رو نمی‌توان بدهکار را سرزنش کرد (صفایی، ۱۳۹۷: ۱۵۸).

نتیجه

آنچه در این نوشتار بیان شد عبارت از تحولات پی‌درپی و گاه غیر ضروری در رابطه با جرم‌انگاری معامله به قصد فرار از دین در قوانین ناظر بر نحوه اجرای محکومیت‌های مالی بود. به طور کلی می‌توان گفت رویکرد قانونگذار ابتدا در سال ۱۳۵۱ با زیاده‌روی در اعمال سختگیری بر بدهکاران متقلب آغاز شده و در اصلاحات سال ۱۳۷۷ به اعتدال متمایل شده است. وجود برخی اشکالات در قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی مصوب ۱۳۷۷ که اغلب ارتباطی با موضوع ماده ۴ آن قانون در رابطه با بزه معامله به قصد فرار از دین نداشتند موجب شد قانونگذار در اصلاحات مورد نظر خود در قانون جدید بدون اینکه ضرورتی در میان باشد، با اقدامی آکنده از مسامحه، موضوع و شرایط بزه مزبور را نیز دستخوش تغییر کند. بررسی ماده ۲۱ قانون جدید نشان می‌دهد اعمال تغییرات در آن اقدامی روبه عقب بوده و بسیاری از پیشرفت‌های موجود در قانون مصوب ۱۳۷۷ را نسبت به قانون مصوب ۱۳۵۱ به نابدی کشانده است.

افزون بر وجود ابهامات مصداقی قابل توجه در قانون جدید، برخی شرایط تحقق بزه به نحو شگفت آوری تغییر کرده‌اند؛ لزوم محکومیت قطعی بدهکار به عنوان معیاری جهت اثبات انگیزه فرار از دین مرتکب و خارج ساختن دیون اسناد لازم‌الاجراء از شمول دیون مورد حمایت قانون از مصادیق بارز اقدامات دور از منطق قانون جدید هستند، اقدامی که در رأی وحدت رویه شماره ۷۷۴ مورخ ۱۳۹۸/۰۱/۲۰ دیوان عالی کشور نیز به دلیل عدم جواز اجتهاد در برابر نص قانون به ناچار مورد تأیید قرار گرفته و راه را بر اعمال هرگونه ابتکار و نوآوری از سوی مقامات قضایی بسته است.

ایرادات مورد اشاره جز آزادی عمل بدهکاران متقلب و اعطای فرصت بسیار به آنان جهت ارتکاب عمل خلاف اخلاق معامله به قصد فرار از دین و بی پناه رها ساختن بستانکاران قانونی که با صرف وقت و هزینه بسیار موفق به اثبات قطعی حق خود در محاکم قضایی درگیر اطاله دادرسی شده‌اند پیامد دیگری نداشته‌اند. از اینرو، انتظار می‌رود قانونگذار در اقدامی فوری نسبت به اصلاح قانون و اعاده آن به شرایط سابق در رابطه با دیون مورد حمایت و نیز شرایط تحقق بزه معامله به قصد فرار از دین اقدام کند و مانع بروز آثار زیان‌بار اجتماعی، اقتصادی و حقوقی برآمده از نواقص قانون شود تا از این رهگذر رویه قضایی نیز از عمل به قانونی که خود عالم به خلاف منطق بودن آن است رها شود و حقوق قانونی بستانکار به نحو مطلوب‌تری استیفاء گردد.

منابع

- ادریسیان، رضا؛ صاحبی، مهدی (۱۳۹۴)، «گزارش پژوهشی پیش نویس قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی»، چاپ نخست، تهران، مرکز مطبوعات قوه قضائیه.
- آذرفر، فروز (۱۳۹۶)، «فرهنگ حقوقی»، چاپ هشتم، تهران، نشر دشتستان.
- اردبیلی، محمدعلی (۱۳۸۴)، «حقوق جزای عمومی»، ج اول، چاپ هشتم، تهران، نشر میزان.
- اسکینی، ربیعا (۱۳۹۵)، «حقوق تجارت: ورشکستگی و تصفیه امور ورشکسته»، چاپ چهاردهم، تهران، انتشارات سمت.
- بیات، فرهاد؛ بیات، شیرین (۱۳۹۴)، «حقوق مدنی، شرح جامع قانون مدنی»، چاپ هفتم، تهران، انتشارات ارشد.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۵)، «مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (کیفری)»، چاپ نخست، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۴)، «مجموعه آرای قضایی دادگاه‌های تجدیدنظر استان تهران»، چاپ نخست، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- پژوهشگاه قوه قضائیه (۱۳۹۳)، «مجموعه آرای قضایی شعب دیوان عالی کشور (حقوقی و کیفری)»، چاپ نخست، تهران، مرکز مطبوعات و انتشارات قوه قضائیه.
- جعفری لنگرودی، محمد جعفر (۱۳۸۶)، «ترمینولوژی حقوق»، چاپ هجدهم، تهران، کتابخانه گنج دانش.
- رحمانی، عطاء الله (۱۳۹۳)، «حقوق ورشکستگی»، چاپ نخست، تهران، انتشارات جاودانه.
- رحیمی، موسی؛ رحیمی دهنسوری، رضا (۱۳۹۶)، «نکته‌ها در قانون آیین دادرسی کیفری»، چاپ نخست، تهران، انتشارات جاودانه.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۰)، «تشکیل قراردادها و تعهدات»، چاپ هشتم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.
- صفاری، علی (۱۳۹۰)، «کیفرشناسی»، چاپ شانزدهم، تهران، انتشارات جنگل.

- صفایی، سید حسین (۱۳۹۷)، «قواعد عمومی قراردادها»، چاپ بیست و نهم، تهران، نشر میزان.
- علی آبادی، عبدالحسین (۱۳۸۵)، «حقوق جنایی»، ج اول، چاپ چهارم، تهران، انتشارات فردوسی.
- کاتوزیان، ناصر (۱۳۸۹)، «قانون مدنی در نظم حقوقی کنونی»، چاپ بیست و نهم، تهران، نشر میزان.
- کلارکسون، کریستوفر (۱۳۹۰)، «تحلیل مبانی حقوق جزای عمومی»، ترجمه حسین میرمحمد صادقی، چاپ نخست، تهران، انتشارات جنگل.
- گرامی، حسین؛ فروغی، محمد (۱۳۹۴)، «شرح ماده به ماده قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی»، چاپ نخست، تهران، انتشارات جنگل.
- محسنی، حسن، (۱۳۹۴)، «اجرای موثر رای و آیین اجرای محکومیت مالی»، چاپ نخست، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- میرمحمد صادقی، حسین (۱۳۸۷)، «حقوق کیفری اختصاصی (جرایم علیه اموال و مالکیت)»، چاپ بیست و دوم، تهران، نشر میزان.
- وکیل، امیرساعد؛ عسکری، پوریا (۱۳۹۱)، «قانون اساسی در نظم حقوقی کنونی»، چاپ چهارم، تهران، مجمع علمی و فرهنگی مجد.